

یادداشت‌هایی از شبهای زندان اسکندر

بامدادان از نائین گذشتم و به بم‌بید رسیدم. دیدم که یکی از ادارات فخریه برای معرفی آبادی تابلوئی بر سر راه نصب کرده است و به خط درشت، هم به فارسی و هم به لاتین، بر آن نوشته‌اند بن‌وید Benvid (کذا) . با چنین کارهای غلط اسم قدیمی و اصیل آبادیها تغییر می‌یابد و از فرداست که دهقان مقلد «نوسواد» تصور می‌کند که این‌صورت درست است . محضردار محل هم به تبعیت از تصمیم مراجع دولتی «بن‌وید» را در قباله‌ها ذکر خواهد کرد، نه بم‌بید کهنه را! طبعاً چند صباحی می‌گذرد و «بم‌بید» فراموش می‌شود! لابد خواهند گفت چه فرقی دارد! کاش دولت دستوری داد که دستگاه‌های دولتی وارد این نوع معقولات نشوند و از زبانشناسی و ریشه‌شناسی دست‌بکشند و احترام نام آبادیها را بنحوی که در زبان و حتی لهجه مردم محل رایج است محفوظ بدارند .

بم علی‌الظاهر همان لفظ است که در نام شهر بم استعمال شده است. بید (به‌ذال) شکل قدیم بید (درخت) است و هنوز در یزد به بیدمشک «گل‌بید» (به‌ذال) Gol Biz می‌گویند، یعنی بیدی که گل می‌آورد .

نخستین روز فروردین ۱۳۴۹ را در یزد به دیدن ابنیه باستانی و خانه‌های زهوار در رفته کهنه گذرانیدم. تک‌وتنها به این سفر آمده‌ام تا کارت‌دوین کتاب «یادگارهای یزد» را برای انجمن آثار ملی، به پایان برم .

شب است و از مورشناسی (به قول کاووس جهان‌نداری درباره این نوع کارها که منوجهر ستوده و احمد اقتداری و من از سه سال پیش شروع کرده‌ایم) باز گشتم . نسخه‌ای از دیوان کهنه حافظ را که خود چاپ کرده‌ام و شب عید انتشار یافت با خود آورده‌ام. آن را باز کردم تا ببینم که غزل «خرم آن روز کزین منزل ویران بروم» در آن هست یا نه؟ چون آن را باز کردم غزل چهل و ششم آمد و در قافیه بیت دوم آن غلط عجیبی دیدم که موقع تصحیح مطلقاً ذهنه واقف بر عیب آن نشده بود. نه معنی فرق کرده بود و نه وزن. با اینکه غلط قافیه از اقبح اغلاط است کاتب نسخه متوجه سهواً القلم خود نشده بوده است و من هم در تصحیح توجه نکردم . صورتی که کاتب ضبط کرده و در متن آمده چنین است: «بدین ترانه غم‌ازدل برون توانی کرد» ولی به اعتبار قافیه غزل مصراع باید به این صورت چاپ شده باشد: «بدین ترانه غم‌ازدل به در توانی کرد» و طبعاً نسخه بدل قزوینی که در حاشیه آمده است باید به متن وارد شود و در کنار آن «م: بدون» قید گردد. از این نوع اغلاط موارد دیگر هم دیده می‌شود. مانند «نخرند» در غزل که باید «نهند» باشد. بهر تقدیر نیست من انتشار نسخه‌ای بود که فوایدی در بردارد .

باری غزل «خرم آن روز...» در نسخه دیوان کهنه آمده است و چند اختلاف هم با چاپ قزوینی دارد و اهم اختلاف یک مصراع است که کاملاً به صورتی دیگرست . در قزوینی آمده است که :

نذر کردم گرازین غم به در آیم روزی
و در دیوان کهنه حافظ دارد :

نذر کردم که گرین راه به پایان آید
تا در میکده شادان و غزل خوان بروم
قضاوت اینکه کدام زیباتر و اصیل تر و سخن حافظ است باخوانندگان صاحب اطلاع
و حافظ شناس است . شاید هم «چون خواجه نیست حاضر معذور دار ما را !» حافظ در این
غزل یزد را مذمت کرده و آن را زندان اسکندر (بمناسبت روایات قدیمی) خوانده و بیتی هم
که در بالا نقل شد خود گواهی است بر آن.
حافظ می فرماید :

دل از وحشت زندان سکندر بگرفت
و بلافاصله در دنیال ابن بیت گفته است :

تازیان را چو غم حال سبکباران نیست
پارسیان مددی تا خوش و آسان بروم

بنده معنی تازیان و مراد حافظ را درست درک نمی کنم و نمی دانم که تازیان اشاره به چه
گروه است، ولی آنقدر می دانم که در عهد حافظ در یزد محلی به نام «تازیان» معروف و ابنیه
مهمی در آن برپا بوده و هنوز هم بقایای آن ابنیه کهنه باقی است .

☞ - برای عکس برداری به بقعه شمسیه یعنی مدرسه قدیم سید شمس الدین متوفی در
سال ۷۳۳ آمده ام . سید شمس الدین در تبریز فوت کرد و او را به این مدرسه آوردند و دفن
کردند . این بنا به روزگار آبادانی از بناهای معظم و دیدنی و پراز نقش و سراسر هنروری
بود . اما امروز ویرانه است .

از حاشیه مرمری محراب آنجا که کارت تبریزت عکس برمی داشتم . به دوستی که همراه
بود گفتم ببین اثری بدین ظریفی و تاریخی چگونه کثیف و نامطلوب شده است و قاب و آینه
بر دیوارهای پرنقش آن میخکوب کرده اند ! پیرزن متعددی که به زیارت آمده و به ضریح
چوبی چسبیده بود از این مکالمه مطلبی دیگر فهم کرد . گفت آن شمایل مولا و قنبر را که
پیش روی شما به دیوار کوبیده اند . بچه ها دست مالی می کنند و به آن بی حرمتی می شود .
باید آن را بالاتر کوبید .

عالمی خوش داشت . در بحر عشق خود غوطه ور بود . با خلوص نیت به زیارت آمده
بود . سخنانی که میان من و دوستم گذشت به گوش او آنگاه رسیده که مطلوبش بود .

☞ از نقشه چند ورقی ایران که سازمان نقشه برداری کل کشور دو سه سال قبل تهیه
کرده است قطعه های مربوط به یزد را همراه دارم و گاهی به آنها می نگرم . این چند اشتباه
را اصلاح می کنم تا مگر برای چاپ دیگر به کار آید :

اگرند آباد نزدیک یزد را الوندآباد نوشته اند . رباط انجیره بر سر راه طیس را انجیر-
آوند نوشته اند . البته انجیر آوند (= انجیلوند) هم داریم و در همین نقشه ضبط هم شده است .
شمس (راه کرمان) را شمس و زارج را زارج قید کرده اند .

☞ از دو آسیاب متروک موسوم به کوشک نو و وزیر دیدن کردم . هر دو مزبله دانی
شده است . این دو آسیاب با آب قنات می گردیده است . چون قنات در عمق سی چهل متری

و بیشتر می‌گذرد تنوره آسیاب و دستگاه سایش گندم را برای دست رس داشتن به آب در قعر زمین درست کرده‌اند. بدین منظور نقب مانندی بطور کج و راست در زمین حفر شده است و ازین راه تاریک و پیچ واپیچ انسان و حیوان به آسیاب می‌رسیده‌اند. برای روشن ساختن راه هر چند به چند متر میله‌هایی چاهوار کنده‌اند.

این دو آسیاب به مراتب از آسیاهای بادی هلند دیدنی‌ترست. اگر سازمان جلب سیاحان یکی از آنها را شسته رفته کند و چراغ برق در آن بکشد یکی از بهترین دیدنگاههای شهر یزد خواهد بود. هر خارجی به ذوق و شوق بدین نقب و دخمه خواهد آمد تا گوشه‌ای از تمدن گذشته مردم سخت‌کوش یزد را ببیند. همین زوایای عجیب است که درخشانی گذشته تمدن ایرانی را مجسم می‌کند، بی‌هیچ تنگی.

فراموش نکنم که آسیاب اشکذر را هم که از لحاظ عظمت و زیبایی ساختمان بسیار دیدنی است معرفی کنم. این آسیاب هم متروک شده است و باید سازمان ملی حفاظت آثار باستانی و جلب سیاحان از انهدام آن پیش‌گیری کنند.

حلقه و کوبه جای خود را به «زنک» اخبار، و «اف اف» داده است. اما هنوز در کوچه‌های قدیمی یزد درهای قرن گذشته دیده می‌شود که دارای حلقه و کوبه‌های منقش و کنده کاری شده و گل میخهای هنرمندانه است. یکی از بهترین آنها که مورخ سال ۱۲۶۸ هجری (یعنی صد و بیست سال قبل) است بر درخانه آقای محمود مشروطه نصب است. محمود مشروطه سالهاست که نماینده وزارت فرهنگ و هنر و آثار باستانی در یزد دست و مرمی است خدمتگزار و خدمتگر.

عکس چند حلقه و کوبه را که نقش و نگار داشت برداشته‌ام و حق آن است که تحقیق و مطالعه منفرد دقیقی در مورد آنها از طرف موزه مردمشناسی آغاز شود.

بادگیر هم از آثاری است که دیگر درست نخواهد شد. آنچه هم موجود است رو به فنا می‌رود. طبعاً «کولر» ارج و آزمایش از تتر و آسان‌تر همان کار را می‌کند. ولی باید بادگیرهای موجود بطور حتم نگاهبانی شود.

هر روز که می‌گذرد خانه‌ای رامی‌کوبند و نوسازی می‌کنند و یک بادگیر از میان می‌رود. اگر حال به همین منوال بگذرد پس از چند سال «قیافه» یزد بکلی دگرگون خواهد شد. زیبایی خاص یزد از فراز بامها و از گذرگاه کوچه‌های دراز و دیوارهای بلند و دربندها وجود همین بادگیرهاست. بی‌جهت نبود که جلال آل احمد نام سفرنامه یزدش را شهر بادگیرها گذارد.

در یزد چند خانه قدیمی اعیانی بسیار زیبا و پرکار و سراسر هنر باقی است. این چند خانه را باید خرید و حفظ کرد. اگر یکی از آنها را موزه کنند کاری است بسیار بجا. خانه ملک‌التجار خود موزه‌ای است. این خانه در بازار واقع است. از دلانی دراز می‌گذرد، یعنی کوچ‌های سرپوشیده. واقع بودن خانه در بازار با این کوچ تنگ و باریک خود گویای خصوصیتی محلی است. درهای اطاقها هم بسیار پرکار و زیباست.

از خانه‌های دیگر، یکی خریداری آقای مودت است و وقف بر خانقاه نعمه‌اللهی دیگر

خانه عربها ، دیگر خانه لاریها ، دیگر خانه شفیع پور ، دیگر ...

✽ کتابخانه احدائی آقای سید علی محمد وزیری روحانی شهر یزد و محیی دلسوز مسجد جامع که سه هزار و پانصد نسخه خطی و بیست هزار کتاب چاپی دارد به آستان قدس رضوی واگذار شد . حضرت وزیری سالهای دراز بر سر جمع آوری این کتب صرف وقت و بذل همت کرد و باشوق و عشق بسیار کتابخانه را منظم ساخت و ارباب خیر را بر آن واداشت تا بنایی خاص کتابخانه درست کردند و چون ترسان بود که در آینده کتابخانه متفرق شود و نگاهبانی نداشته باشد آن را باو همت بلند به موسسه ای سپرد که پایداری و دیرپائی آن مسلم است .

✽ صفائی آبادی تازه ای است در جوار شهر . در حکم تهران پارس تهران است . «متلی» پاکیزه و آرام دارد و جای آرامش است . دکتر لطفی مترجم قابل آثار افلاطون را آنجا دیدم که با همسر آلمانی خود برای آرمیدن آمده بود و به غذا خوردنی باب طبع مشغول بود . پس از خوش و بش گفت هر روز پس از غذا در حق سازنده این مثل دعای کنم . امیدوارم مانند کسانی که در ساختن مسجد اجر اخروی نصیب می برند بانی این مثل هم به ثواب برسد . اما لطفی با طبقه ای نمی کرد که پس از ورود به شهر هائوز در کاروانسراها و باراندازها می خوابند . آنها هم در حق سازندگان آن بناها دعای خیر می کنند .

✽ چند بنای تاریخی یزد را سازمان ملی حفاظت آثار باستانی مرمت می کند . مایه خوشوقتی است که همه به همان اسلوب کهنه و صورت قدیمی تعمیر می شود .

✽ فراشا آبادی کوچکی است در شش فرسنگی شهر یزد و در راه ابرقو . بنایی به نام قدمگاه دارد که از قرن ششم هجری است . در سنگ محراب آن که از نفاش درجه اول سنگ تراشی است کنده شده است که این مسجد معروف به مشهد علی بن موسی الرضا به امر کرشاسب ابن فرامرز بن علاءالدوله (از سلسله کاکویه) در ۵۱۲ عمارت شد .

بر دیوارهای طرف قبلی آن یاد گارهایی بسیار از قرون ششم و هفتم و هشتم دیده می شود که در زیر گچ مدفون شده است . چون تفصیل آن را در جلد اول یاد گارهای یزد بشرح گفته ام اینجا تکرار نمی کنم . اما آنچه نا گفته مانده است اظهار تشکر از آقای غلامعباس مصدقی مدیر محترم مدرسه فراشاست که در حفاظت این یاد گارها اهتمامی دائم و از سر صدق مبذول می دارد . کاش یکی از دستگاههای علاقه مند علی الخصوص انجمن آثار ملی دستور می داد که قاب شیشه برین دیوار پر یاد گاری هشتصد ساله می گذاردند .

✽ در حوزة یزد چند محل به قدمگاه حضرت رضا (ع) مشهورست . یکی همین قدمگاه فراشاست که در قدیم به نام مسجد و خانقاه خوانده شده است . دیگر صومعه ای است داخل مسجد فرط واقع در قسمت قدیم شهر یزد که به صومعه حضرت امام رضا شهرت دارد و کتیبه ای از عصر صفوی دارد . سه دیگر مسجد قدمگاه است از مساجد مشهور در شهر یزد . جز اینها بنایی به نام «مشهدک» در خرانق از خاک یزد (راه طبس) هست که در قرن ششم به همین نام موسوم بوده است و من کتیبه سنگی آن را که مورخ ۵۹۹ هجری است سابقاً در مجله

یعنا (دو سال قبل) به چاپ رسانیده‌ام. اما نتوانسته‌ام علت تسمیه مشهد بر محل نزول آن حضرت را (به فرض عبور از طریق یزد) درست پیش خود روشن کنم.

۱۳۰۰ سال قبل که در یزد بودم برجری از بازارچه کوشک نو کتیبه‌ای از کاشی دیدم که یادگاری بود از تاریخ ایجاد آن بازارچه در قرن نهم هجری. امروز که از آنجا می‌گذشتم آن کاشی را ندیدم و جرز را تجدید شده دیدم. معلوم شد که شبی آب فشاری (= لوله کشی) می‌ترکد و دیوار را می‌خواباند. رندی اجزاء کتیبه کاشی را به خانه می‌برد و به گفته خودش به صد تومان می‌فروشد. البته موضوع طبق اصول رایج کاربرد گستری برای تعقیب قانونی احاله می‌شود! اگر کاشی رفته است و چندی دیگر در موزه‌های خارج عرضه خواهد شد در عوض پرونده بسیار منظمی هم در عدلیه یزد تشکیل گردیده است... شادمانم که عکس کتیبه و مطلب آن در کتاب یادگارهای یزد به چاپ خواهد رسید و دلخوشی من به آن است که به موقع متن کتیبه را در دفتر یادداشت خود نقل کرده‌ام. دیدن این واقعه و نظائرش مرا متوجه کرد که باید هر چه زودتر موزه شهر درست شود هر چه ازین نوع آثار بردنی و گم شدنی هست به آنجا نقل شود.

تا وقتی که مردم محل متوجه اهمیت این نوع آثار نباشند بهیچ وجه نمی‌توان مطمئن بود که سوداگران و شبروان آثار آنرا نربایند و به موزه‌های خارج نبرند. از جناب آقای مهر داد پهلبد استدعا می‌شود که دستور عاجل صادر فرمایند تا بلکه یکی از خانه‌های قدیمی خریداری و به موزه شهر اختصاص داده شود.

۱۳۰۱ هم اکنون مقدار زیادی کاشیهای مورخ ۷۰۱ از مدرسه شهاب الدین قاسم طراز که میان مردم به «شاه ابوالقاسم» شهرت گرفته است در انبار حسینیة آنجا بر سر هم ریخته و بیم آن است که از میان برود. یا باید آنها را در جای مناسبی در مسجد تازه ساز همان حسینیة نصب کرد و یا آنکه همه را به موزه‌ای سپرد.

۱۳۰۲ سابق برین رسم بود که در آبادیها سردر و پشت بام خانه را با کله شاخ دار بز و قوچ کوهی و آهو آرایش می‌دادند. هنوز هم در بیشتر آبادیهای جنوب ایران این رسم زنده است. از «مه آباد» نزدیک اردستان که می‌گذشتم چشمم به دو کله افتاد و این بیت ازرقی هروی به یادم آمد:

هر برج و هر حصار که شاخ گوزن داشت

پنهان شد از نهیب خدنگ تو در حصار

اگرچه دیرینگی این سنت بنا بر همین بیت به قرن پنجم می‌کشد دوام آن میسر نیست. هم حیوانات بیابانی کم شده‌اند و هم «نوسازی» و «دگرگونی» آبادیها موجب فراموش شدن رسمهای گذشته است.

۱۳۰۳ از جاده ساوه به طهران وارد شدم. نزدیک وسفارد تا بلوی دیدم که بر آن نوشته بود کارخانه وسایل حرمایش و تهویه مطبوع! چشم دانشکده ادبیات و فرهنگستان روشن! حتماً شهرداری پرونده کسب و کار بهمین صورت صادر کرده است و ده اداره دیگر هم همین کلمه را استعمال می‌کنند!